

شرق

روزنامه



افتتاح نخستین کتابخانه عمومی در ایستگاه متروی میدان ولیعصر تهران، عکس: وحید خدادادی، آتا

نورنوشت



تکلیف و واقعه

آنچه می‌دانم؛ آنچه باید بدانم



✚ علی ورامینی

سال‌ها پیش با آشنایی که ضررهای هنگفت مالی کرده بود و پول‌های زیادی به باد داده بود، صحبت می‌کردم. درواقع او بیشتر مشغول درددل بود. می‌گفت پدر

من اگرچه برای من پولی گذاشت، اما هیچ‌وقت به من یاد نداد که چگونه سرمایه‌ام را حفظ کنم. بگذریم که آن آشنا بعد از این سخن‌ها هم حتی چند برابر قبل سرمایه‌اش را به باد داد. در عمق کلامش چیزی بود که به یکی از مهم‌ترین پرسش‌های معارف و علوم انسانی ربط پیدا می‌کند. آن فلسفه، دین و کلام بحثی وجود دارد به نام علم نافع و علم غیرنافع یا علمی که دانستن آن سودمند است و علمی که دانستنش هیچ سودی ندارد. انتهای بحث مال‌باخته مذکور هم به همین بحث ختم می‌شود. احتمالاً پدر او، پدران و دیگر تربیت‌کنندگان ما هزاران علم به ما یاد داده‌اند که هیچ‌کدام هرگز به [کار ما] نخواهد آمد. [کار ما] هم در اینجا تعریف واضحی دارد، یعنی علمی که زندگی ما را بهتر کند یا در مواقع بحرانی از رنج زندگی بکاهد. جانب انصاف را بخواهیم رعایت کنیم، این ضعف در والدین و حتی معلم‌ان‌مان هم خود معلول علت‌های دیگر است و نمی‌توان به‌طورکامل آنها را مقصر کرد. همین امروز، والدین آگاه‌تر که با گوش‌های‌شان سر در هر جای دنیا کرده‌اند، چقدر به این موضوع فکر می‌کنند؟

بچه‌های خود را در انواع و اقسام کلاس‌ها می‌گذارند؛ بدون هیچ نگرشی درباره این کلاس‌ها، ضرورت و اولویت‌بندی. به این فکر نمی‌کنند که این کلاس و مهارت در نهایت کجای زندگی بچه من به درد او خواهد خورد؟ خیلی اوقات تنها تحت تأثیر عوامل محسوس و نامحسوس بیرونی است که کودکان خود را به سمت یادگیری مهارتی سوق می‌دهند. اگر بر والدین نسل پیش، از این باب‌ت که نمی‌دانستند چه باید کنند، حرجی نبود، والدین جدید دیگر بهانه‌ای از این جنس نمی‌توانند داشته باشند. آنها باید ببیندیشند که کدام علم (به معنای کلی هر نوع سواد، مهارت و دانشی که به کار می‌بریم؛ والا می‌دانیم که هرکدام از این واژگان بار معنایی خاص خود را دارد و با دیگری یکی نیست). برای زندگی‌ای که در پیش است، سودمند است و کدام نیست. اینکه کدام علم سودمند است و کدام نیست، چنان واضح و خط‌کشی‌شده نیست که به‌راحتی بتوان در دسته‌بندی‌هایی از آن صحبت کرد؛ اما بعضی از آنها در هر دو طیف کاملاً واضح است. مثلاً اینکه من بدانم هر روز در فلان جاده شهر دوبلین چند ماشین در حال رفت‌وآمد هستند، قطعاً برای من دانشی غیرسودمند خواهد بود؛ هرچند دانش است و هرچند این دانش بسیار به کار برنامه‌ریزان ترافیکی شهر دوبلین می‌آید؛ اما هرگز در زندگی من به کار نخواهد آمد یا اینکه من مدت‌ها وقت بگذارم تا نحوه مواجهه با خرس گریزلی را فراگیرم؛ درصورتی‌که چقدر امکان این وجود دارد که من در زندگی با خرس گریزلی مواجه شوم؟

اما اینکه من در زندگی‌ام هر روز با آدم‌هایی مواجه می‌شوم و قرار است انواع تعاملات را با آنها داشته باشم، قطعی است. اینکه در این تعاملات دچار مشکل خواهم شد، قطعی است. پس باید یاد بگیرم که چگونه مشکلات خودم را حل کنم.

باید یاد بگیرم که چطور کنترل خشمم داشته باشم. مگر غیر از این است که بسیاری از آنها که در درگیری‌ای کشته شدند یا به جرم قتل در زندان هستند یا اعدام شدند، تنها برای لحظاتی نتوانستند خشم خود را کنترل کنند و همچنین اتفاقات دهشتناکی پدید آوردند؟

یا اینکه آن آشنا اگر تدبیر اقتصادی یا آنچه را سواد مالی خوانده می‌شود، فرا گرفته بود، می‌توانست داشته خود را مدیریت کند تا آخر سر به چاه ویل قرض و نزول نیفتد.

مگر جز این است که هرکس روزی باید خودش مدیریت اقتصادی زندگی‌اش را به دست بگیرد؟

چرا از کودکی تا بزرگسالی ما ذره‌ای برای این تربیت نشده‌ایم؟

بدیهی است که دولت به‌عنوان متولی آموزش و به‌عنوان تأثیرگذارترین نهاد باید با توجه به مقتضیات روز آن دانش و علمی را که برای زندگی و با توجه به جغرافیای مکانی و زمانی ضروری است، در دستور آموزش قرار دهد. نگاهی به صدر تا ذیل آموزش‌وپرورش، آموزش عالی و صداوسیما می‌ماند. ما چنین آرزویی را محال می‌کنم؛ ولی خودمان که به‌قدر وسع خودمان می‌توانیم بکوشیم و سعی کنیم به جای هزاران دانش غیرسودمند آنچه را بیاموزیم و آموزش دهیم که بالاخره در زندگی به کارمان بیاید.

www.sharghdaily.ir

شنبه • ۲۵ مرداد ۱۳۹۹ • ۲۵ ذی‌الحجه ۱۴۴۱ • ۱۵ آگوست ۲۰۲۰

سال هفدهم • شماره ۳۷۹۲ • ۱۲ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۳:۰۹ • اذان مغرب ۲۰:۱۳

اذان صبح فردا ۴:۵۲ • طلوع آفتاب ۶:۲۴

fardashargh@gmail.com

روزنامه‌روا

در خبرها آمده بود که «پائولو سورتین» فیلم‌ساز

ایتالیایی برنده جایزه اسکار، خود را برای ساختن فیلمی با نام «دست‌خدا» آماده می‌کند، نام فیلم ما را از پرده نقره‌ای سینما به مستطیل سبز فوتبال می‌برد، گویانکه این فیلم هیچ ربطی به جهان فوتبال ندارد و در ژانر و گونه‌ای دیگر ساخته می‌شود، اما برای ما وسیله‌ای می‌شود تا سفری به دل تاریخ داشته باشیم و به بازنگری زندگی مردی بپردازیم که پر از تناقض و پارادوکس است. نابغه‌ای که زندگی آشفته و پر از جنجال و حواشی را سپری می‌کند، زندگی ناشویی ازهم‌گسیخته، اعتیاد به مواد مخدر، کتک‌زدن خبرنگاران و بستری‌شدن در بیمارستان‌های مخصوص روان‌پزشان، اتخاذ مواضع سیاسی افراطی و چندین مسئله دیگر که در میان این همه سیاهی هنوز زندگی‌اش بر همان مدار می‌گذرد.

او متولد ۳۰ اکتبر ۱۹۶۰ در بوتئوس آپرس و زنده کل قرن در مقابل انگلستان است، اما این مرد چهره ماندگاری در تاریخ کشورش دارد.

باید به سال ۱۹۸۲ سفر کنیم، سفری ذهنی برای زدودن گردوغبار روزگار از چهره مردی که بین افتخار و ویرانی دومی را انتخاب کرده است.

۳۸ سال پیش در دوم آوریل ۱۹۸۲ به‌دنبال اشغال جزایر فالکلند به‌دست دولت آرژانتین که به زبان اسپانیایی «مالویناس» خوانده می‌شود، خانم تاجر نخست‌وزیر وقت انگلستان برای بازپس‌گیری این جزایر وارد جنگ با آرژانتین شد.

جنگی که ۷۴ روز طول کشید و به مرگ ۲۵۵ بریتانیایی و ۶۴۹ آرژانتینی منجر شد.

این جنگ با حمله و اشغال جزایر آرژانتینی‌ها را آغاز شد و با شکست و تسلیم این کشور به پایان رسید. این شکست موجب سقوط حکومت نظامی آرژانتین به رهبری ژنرال «لئوپولد گاتیری» شد. تحقیر آرژانتین باعث ایجاد یک نوع یاس عاطفی در میان مردم این کشور شد، چهار سال طول کشید تا غرور ضربه‌خورده و حیثیت لکه‌دارشده مردم آرژانتین به فراموشی سپرده شود و این «دیه‌گو مارادونا» بود که از کشور و مردمش اعاده حیثیت کرد.

در حرام جهانی ۱۹۸۶ او بدون هیچ ارتشی، وارد قلعه انگلستان شد. گل دوم او که از سوی فیفا «گل قرن» نامیده شد، میلیون‌ها آرژانتینی را به خیابان‌ها آورد. او با طی مسافتی ۶۰ متری، ۹ انگلیسی را یکی پس از دیگری از سر راه برداشت و بعد از عبور از «پیتر شیلتون»، دروازه‌بان انگلیسی، وارد دروازه این تیم شد. او بدون هیچ فرارندومی پرزیدنت آرژانتین شد. این پیروزی او را تبدیل به یک «قدیس» کرد. عجیب است که سورتینئو آماده ساخت سریالی برای تلویزیون

یادداشت

دست خدا

است که «پاپ جدید» نام دارد و این نام بی‌شابهت به وضعیت مارادونا پس از آن مسابقه نفس‌گیر و تاریخی نیست.

او امروز ۶۰ ساله است؛ زمانی که از او سؤال شد گلی را که با دست زدی همه دنیا به مدد امواج ماهواره‌ای از گیرنده‌های خود دیدند، او آن را «دست خدا» نامید. حیرت‌انگیز بود که همه دیدند به جز «بن ناصر» داور تونس مسابقه.

اصولاً دست در زندگی مارادونا نقش بسیار مهمی دارد. زمانی که ۱۰ سال داشت و در خانواده‌ای بسیار فقیر زندگی می‌کرد در ششی که باران بسیار شدیدی می‌بارید، او زیر باران سیل‌آسا با توپ مندرس خود مشغول بود؛ ناگهان توپ به داخل چاله‌ای عمیق که پر از آب بود، افتاد و دیه‌گوی خردسال برای دستیابی به توپ به درون چاله پرید و در آب فرو رفت و فقط یکی از دست‌هایش از آب بیرون بود و با فریادی از روی استیصال کمک خواست. او در آستانه غرق‌شدن بود اما تقدیر او چنین بود که حیاتش برای روزهای بزرگ‌تر ادامه یابد و گلی که با دست به انگلستان زد، به سرنوشت این دست، بُعدی افسانه‌ای داد و سرانجام در فینال ۱۹۹۰ جام جهانی ایتالیا وقتی با یک پالتی مشکوک جام را به آلمان‌ها باختند، با سیمایی که اشک آن را پوشانده بود و به نوعی به تظہیر این چهره تعبیر می‌شد، مقابل «ژانوها ولانژ رئیس برزیلی وقت فیفا قرار گرفت. مردی که با همه سسل‌هایش به مارادونا نفرت می‌ورزید. زمانی که برای اهدای جایزه نزدیک او رفت و دستش را برای فشردن دست مارادونا دراز کرد، مارادونا دست خود را عقب کشید و این صحنه‌ای بود که در پیشگاه تاریخ رخ داد و میلیون‌ها تماشاگر در سراسر دنیا ناظر تحقیر قدرتمندترین شخصیت فوتبالی جهان شدند.

یک‌بار دیگر مارادونا دست خود را نمادی ساخت برای اعتراض به تبعیض و بی‌عدالتی. «امیر کوستاریکا» فیلم‌ساز برجسته بوسنیایی در مستندی که به زندگی مارادونا می‌پردازد، کلیسایی را نشان می‌دهد که زوج‌های جوان در آنجا زندگی مشترکشان را آغاز می‌کنند و همان‌طور که به کلیسا نزدیک می‌شویم زمین فوتبالی را می‌بینیم که داماد قبل از اینکه وارد کلیسا شود، باید توپی را که به‌سوی او می‌آید با دست وارد دروازه خالی کند؛ بدون این کار عقد صورت نمی‌گیرد.

همان‌طور که همتای ایتالیایی فیلم‌ساز در فیلم خودش تصویری تکان‌دهنده از مارادونا در یک آپاشگاه روانی نشان می‌دهد که پیرامون او بیماران روانی در حرکت‌اند، او با صورتی آماسیده و ورم‌کرده روی تختخواب است و همسرش با چهره‌ای اشک‌بار به او می‌نگرد. مارادونا به همسرش می‌گوید اینجا یک نفر می‌گوید من ناپلئون هستم همه باور می‌کنند، دیگری می‌گوید من پاپ هستم، همه باور می‌کنند اما وقتی من می‌گویم مارادونا هستم هیچ‌کس باور نمی‌کند. نابغه‌ای که خود، مردم را به این باور رساند.



✚ امیر حاج‌رضایی

روایت

خانهام باز هم امن می‌شود؟



✚ احترام برومند

• همه زندگی‌ام تغییر کرده است. افکارم، دلباوسی‌ها، امیدها و ناامیدی‌ها، غم‌ها و شادی‌ها، خانهام، همسایه‌ها، فامیل و دوستانم، رابطه‌ام با زندگی، با پسریم، دخترم، نوام... خانه اما حالا برایم فقط مکانی برای استراحت، پختن، خوردن، خوابیدن و دیدار دوستان نیست، بلکه چهاردیواری امنی است که باید به آن پناه ببرم و احساس کنم از دسترس دشمن‌نارمنی در امان هستم. شکل خانهام هم تغییر کرده. من که سبک‌سرنده در ورودی ساختمان را باز می‌کردم، حالا به چه تردیدی به آن دستگیره گرد دستم را می‌رسانم و سعی می‌کنم با کمترین تماس و با کمک پا و شانه در گشوده شود و وارد راه‌پله شوم. جلودری رنگارنگ خانه را دیگر حذف کردم، این تکه کاجیم زیای کار دست هم‌وطنم در بلوچستان! کابوس ویروس‌های پنهان‌شده روی آن دست از سرم برنمی‌داشت. وارد آپارتمان می‌شوم. کتاب، کاغذ، مجله، دی‌وی‌دی و... هرچه دستم هست را روی نزدیک‌ترین میز رها می‌کنم و شاید چندین و چند روز به سراغشان نمی‌روم. آیا تا آن روز دشمنان نامرئی کشته می‌شوند؟ شیشه الک‌ل را می‌آورم و تمام سطح وسایل را نم‌دار می‌کنم. حالا پس جوان شاگرد بقالی شیر و ماست و پنیر... می‌آورد. با دقت وسایل را داخل سینی می‌گذارم و ناپلئون را به او برمی‌گردانم. به او می‌گویم «کیسه پلاستیک را نمی‌خواهم. چکارش می‌کنی؟». خیلی با تعجب می‌گوید: «می‌اندازمش دور...» و من باز می‌لرزم. فریاد خفهام از کلو درمی‌آید که «نه، نه! ببر مغازه و دوباره استفاده کن». این ماهه به کابوس کیسه‌های پلاستیکی و بطری‌های آب معدنی یک کابوس جدید هم اضافه شده است. ماسک‌ها و دستکش‌های را هاشده در کوی‌وبرزن، بیابان‌ها، جنگل‌ها و حتی اقیانوس‌ها. بعد از شستن سر و تن وسایل طبق دستورات رسانه‌ها و فضای مجازی... پناه می‌برم به خانه. کوبی در رحم مادر آرام می‌گیرم و مثل روزها و روزها و روزهای قبل خدا را شکر می‌کنم که سرپناهی دارم و خدا را شکر می‌کنم که صاحبخانه ندارم. اما دیگران چه؟ خانواده‌هایی که می‌شناسم. جوانانی که درست در گیرودار این بیماری، بی‌کاری و کساد همه مشاغل با دیو تورم دست‌به‌گیران هستند؟ نه! فایده ندارد! دلباوسی با رسیدن به خانه امنم و اینکه خیالم راحت است از داشتن سرنه‌ا دست از سرم برنمی‌دارد! اینکه به این سؤال‌ا می‌رسم خطومی می‌شود تفسیر واحدی درباره اثرات بیماری کرونا روی مردم یک کوچه، یک خیابان، یک شهر، یک کشور، یک منطقه جغرافیایی، یک قاره و دنیا داشت؟ نه! ممکن نیست. آیا هم‌وطن ما در روستایی در سیستان وبلوچستان مسئله‌اش ماسک و الک‌ل و کشتن ویروس کووید ۱۹ است؟

خبر

فراخوان گوترش به‌منظور تأمین زندگی امن برای جوانان جهان

• ایسنا: دبیرکل سازمان ملل متحد رهبران و بزرگسالان دنیا را فراخواند تا هر کار ممکنی را انجام دهند تا جوانان جهان بتوانند از زندگی امن و با عزت و فرصت برابر برخوردار شوند. آنتونیو گوترش، دبیرکل سازمان ملل متحد، در پیام خود به مناسبت «روز بین‌المللی جوانان» تأکید کرد: موضوع امسال روز بین‌المللی جوانان با عنوان «مشارکت جوانان برای اقدام جهانی»، بر راه‌هایی تأکید دارد که براساس آنها عمل‌گرایی جوانان باعث ایجاد تغییر می‌شود و جهان ما را به ارزش‌ها و چشم‌انداز منشور سازمان ملل متحد نزدیک‌تر می‌کند. او افزود: روز جوانان امسال در حالی برگزار می‌شود که زندگی و آرمان‌های جوانان به‌خاطر همه‌گیری کووید-۱۹ همچنان در حال دگرگون‌شدن است. برخی از آنان جان خود را از دست داده‌اند و بسیاری دیگر شاهد از دست‌رفتن افراد خانواده و عزیزان خود بوده‌اند. همچنین آسیب‌پذیری جوانان پناهنده، آوارگان، زنان و دختران جوان و دیگر گرفتاران در درگیری‌ها یا بلایا، شدیدتر شده است. گوترش تأکید کرد: روند شکل‌گیری یک نسل به خطر افتاده است، قدم‌های آنان به سمت بزرگسالی، هویت و خودکفایی از مسیر درست خارج شده است. برخی از آنان مسئولیت‌سنجی‌نا را برعهده دارند یا از افزایش خطر گرسنگی، خشونت در خانه یا احتمال این موضوع رنج می‌برند که هرگز نتوانند تحصیلات خود را در سر بگیرند؛ اما این نسل همچنین تاب‌آور، باتدبیر و متعهد است. آنان جوانانی هستند که برای مطالبه اقدام اقلیمی به پا خاسته‌اند. آنان برای عدالت نژادی و برابری جنسیتی بسیج می‌شوند و قهرمانان جهانی پایدارتر هستند. آنان صلح‌سازانی هستند که انسجام اجتماعی را در زمان فاصله‌گذاری اجتماعی ارتقا می‌دهند. پایان خشونت را در سطح جهان پیش می‌برند و در زمان افزایش نفرت از سازگاری حمایت می‌کنند. بسیاری از آنان زنان جوانی هستند که در صف‌های نخست بسیج برای عدالت و اقدام اقلیمی حضور دارند؛ درحالی‌که در خطوط مقدم پاسخ به کووید-۱۹ نیز خدمت می‌کنند.

زاویه دید

به بهانه رونمایی از اسکناسی جدید

صفرهای کم‌رنگ

دهه‌های قبل، مهم نباشد که جمله‌ها به خط کدام استاد یا به قلم کدام نقاش است، دولت-ملتی خواهد شد که وقتی کسی جان در حادثه‌ای بسپارد، مقصر حادثه خواهد گفت «جای نگرانی نیست، بیمه پولش را می‌دهد».

چراکه پول و صفرهایش از هر چیز دیگری مهم‌تر خواهد بود. اینجا تکه‌های شکسته یک آیت‌الله جامع‌های که نقاشی روی پول‌هایش را نبیند، اندوه چهره پدری را هم نخواهد دید. جامعه‌ای که موزیک آسانسورش را نشنود، لیرزش صدای دختران‌شان را هم نخواهد شنید. در جامعه‌ای که فرهنگ و سلیقه چیز لوکس غیرمهمی باشد، همه‌جا را زشت می‌کنند، خانه‌اش را غشایش را، زبانش را فکرش را. زشتی چنان در روح و روان و عقلشان رخنه می‌کند که ساده‌ترین نمودش دشام ریک‌بی‌موقعی است به دوست عزیز، یا فریاد بی‌محل زنی به سر پسرک شاعرش. بی‌سلیقگی و زشتی، فقط بی‌سلیقگی و زشتی را می‌شناسد و فقط همان را می‌بیند. از جهان فقط تقصیرهای دیگران را می‌بیند، از خبر فقط فاجعه‌هایش را می‌شنود و از کشته و آواره‌شدن مردمی بیچاره فقط حرف‌های سیاست‌مداران را می‌شنود و غرولند و حرف‌های تکراری، تکراری و تکراری. میز ناهارشان می‌شود اتاق خبر و دیدارهای شبانه می‌شود مرور خبر. فروید شاید بگوید کابوس‌های شبانه‌شان هم ادامه روزمرگی‌شان است. آنها به‌زودی هیچ نمی‌بینند و هیچ نمی‌شوند و هیچ نمی‌گویند مگر به عدد ترجمه شده باشد یا خبری از فاجعه باشد.

جامعه‌ای چنین محتاج عدد و فاجعه. مخلص کلام اینکه صفرها را می‌شود با تصویب حذف کرد، اما آثار زشتی و بی‌سلیقگی را هیچ نمی‌تواند.



✚ تورج مابری‌وند

سردر دانشگاه تهران روی اسکناس ۵۰ تومانی، مردان جهاد کشاورزی روی ۲۰ تومانی و آیت‌الله مدرس روی اسکناس ۱۰ تومانی بخشی از فرهنگی جمعی امروز ماست و شاید بخشی از هویت ما. آنها تنها فقط ارزش پولی که ارزش‌های فرهنگی دیگری هم داشتند. اما چند نفر می‌دانند روی اسکناس‌های صدره‌ازتومانی چه چیزی چاپ شده است؟ روی چک‌پول‌های ۵۰هزارتومانی چطور؟ نه بانک مرکزی آن را چندان جدی می‌گیرد و نه از مردم کسی را اعتراضی هست. تنها چیزی که صفرهای کم‌رنگ‌شده آن ارزش توجه دارند. چه استعاره قدرتمندی. صحنه‌ای که رئیس بانک مرکزی پول را از جیب بیرون می‌آورد و درباره صفرهایش حرف می‌زند یا لیخنند، بیشتر بخشی از رمان یا تئاتری انتقادی را می‌ماند تا گفت‌وگوی خبری تلویزیون با رئیس بانک را.

برای چه کسی مهم است؟ دولت-ملتی که برایش مهم نباشد چه تصویری روی پول‌ها چاپ شده، مهم نبازی که نوشته‌ها با سنجعلیق نوشته شده یا با فونت‌هایی شبیه فونت‌های بقالی‌های

